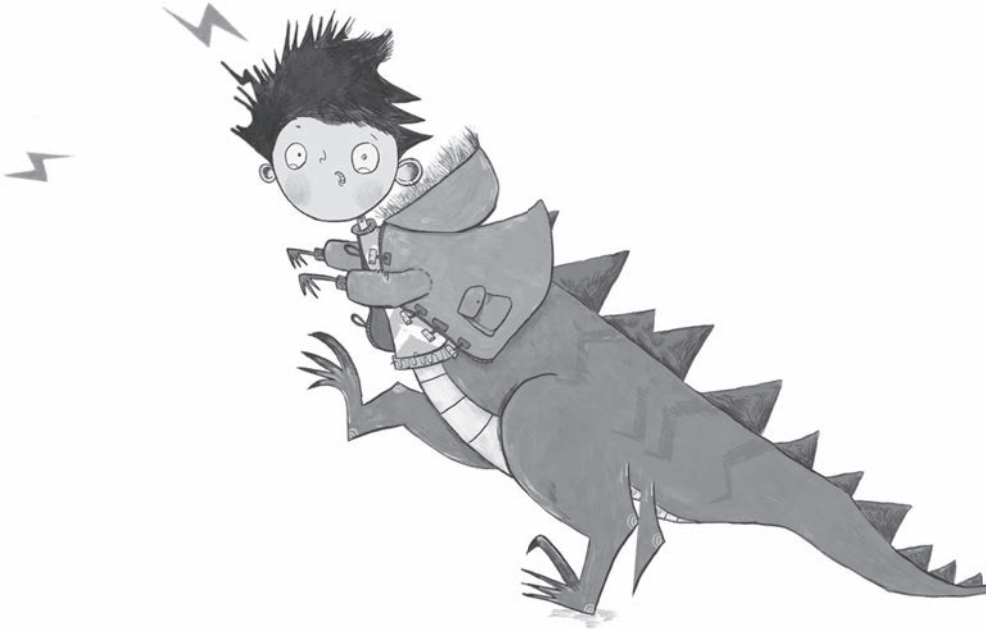


خدا جون سلام به روی ماهت...

چارلی تی رِکس می شود



ناشر خیلی متفاوت کتاب های کودک و نوجوان!

چاللی تیمی کوس می شود

سم کویلند

تصویرگر: سارا هورن

مترجم: هدا نژادحسینیان



سرشناسه: کولپند، سام
Copeland, Sam

عنوان و نام پدیدآور: چارلی تی رگس می شود / نویسنده: سم کولپند؛ تصویرگر: سارا هورن؛ مترجم: هدا نژادحسینیان.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص:؛ مصور: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹-۷۵۵-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Charlie Turns Into a T-Rex

یادداشت: گروه سنی: ۳-۷

موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی

Children's stories, English

موضوع: مدرسه‌ها -- داستان

Schools -- Fiction

شناسه‌ی افزودن: هورن، سارا، ۱۹۷۹-م.، تصویرگر

Horne, Sarah

شناسه‌ی افزودن: نژادحسینیان، هدی، ۱۳۶۵-، مترجم

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۳۴۶۴۲

۷۱۳۵۳۰۱



انتشارات پرتقال

چارلی تی رگس می شود

نویسنده: سم کولپند

مترجم: هدا نژادحسینیان

ناظر محتوایی: شروین جوانبخت

ویراستار ادبی: شیوا خلیلی

ویراستار فنی: فاطمه صادقیان - سهیلا نظری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مینا فیضی - آزاده توماچ‌نیا - مهدیه عصارزاده

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم

شابک: ۹-۷۵۵-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: شهسواری

صحافی: مهرگان

قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porthaal.com



kids@porthaal.com

برای همسرم، لین، که همیشه تحمل می‌کند.
برای بچه‌هایم، کویوه، کانر و سیدی، که همیشه
مجبورم تحملشان کنم.
س.ک

برای نویان
ن.ه



CHARLIE TURNS INTO A T-REX

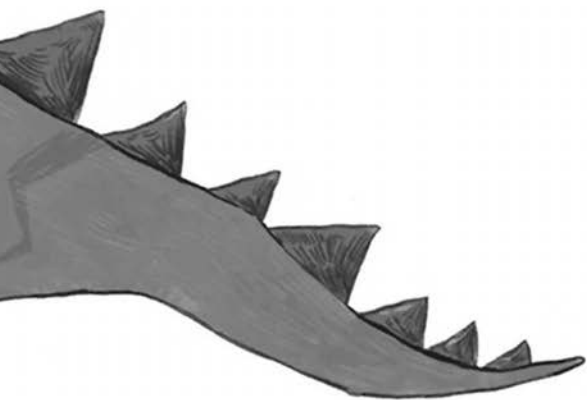
Text copyright © 2019 by Sam Copeland
Illustrations copyright © 2019 by Sarah Horne

Published by Puffin Books, an imprint of
Penguin Random House, UK

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب CHARLIE TURNS INTO A T-REX

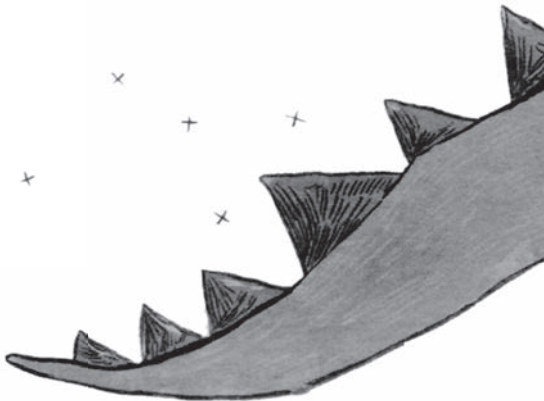
به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.



کتاب‌های دیگر سم کویلند:

چارلی مرغ می‌شود





lo

انتشارات پافین
شماره‌ی ۸۰ خیابان استرند
لندن

خواننده‌ی عزیز

شاید یادتان باشد در پایان کتاب قبلی، چارلی مرغ می‌شود، به شما توصیه کردیم که دیگر هیچ‌وقت کتاب‌های سم کوپلند را که مثلاً نویسنده است، نخوانید. هشدار دادیم او دروغ‌گویی بدنام و نویسنده‌ای کم‌استعداد است. ولی انگار هنوز همان آش و همان کاسه است. این‌همه هشدار دادیم و حالا این کتاب جدید توی دستتان است. تازه خواندنش را هم شروع کرده‌اید! خودتان را به آن راه نزنید. این جمله را دارید می‌خوانید. و این یکی را.

پس چرا ول کن نیستید؟
همین الان دست از خواندن بکشید.
هنوز هم دارید می‌خوانید، نه؟

چرا چنین اخطار واضحی را نادیده گرفتید؟ لابد شما از آن آدم‌هایی هستید که انگشتشان را روی آتش می‌گیرند تا ببینند واقعاً داغ است یا نه، یا آشغال‌های روی زمین را برمی‌دارند و می‌گذارند توی دهانشان و می‌جووند، چون به چشمشان شکل کشمش آمده، با اینکه همان موقع یکی بهشان گفته که 'اون رو نذار توی دهنه؛ آشغاله'. فقط این مثال رفتار شما را توجیه می‌کند.

خب بگذارید یک بار دیگر سنگ‌هایمان را با شما وا بکنیم: این کتاب هم بهتر از کتاب اولی نیست. تازه شاید بدتر هم باشد. خیلی بدتر. ولی خب تا آنجا که ما فهمیدیم، انگار شما اخطارها را جدی نمی‌گیرید.

شاید این را هم یادتان بیاید که قول داده بودیم دیگر کتابی از سم کوپلند منتشر نکنیم. متأسفانه وکیل‌های زیادی به عرضمان رساندند که ما التزام قانونی داریم که این کتاب را منتشر کنیم؛ یعنی اینکه از نظر قانونی مجبوریم. ولی شما مجبور نیستید این کتاب را بخوانید. خودتان خواستید. بهانه نیاورید.

اگر احیاناً در کتاب‌فروشی یا کتابخانه هستید و این

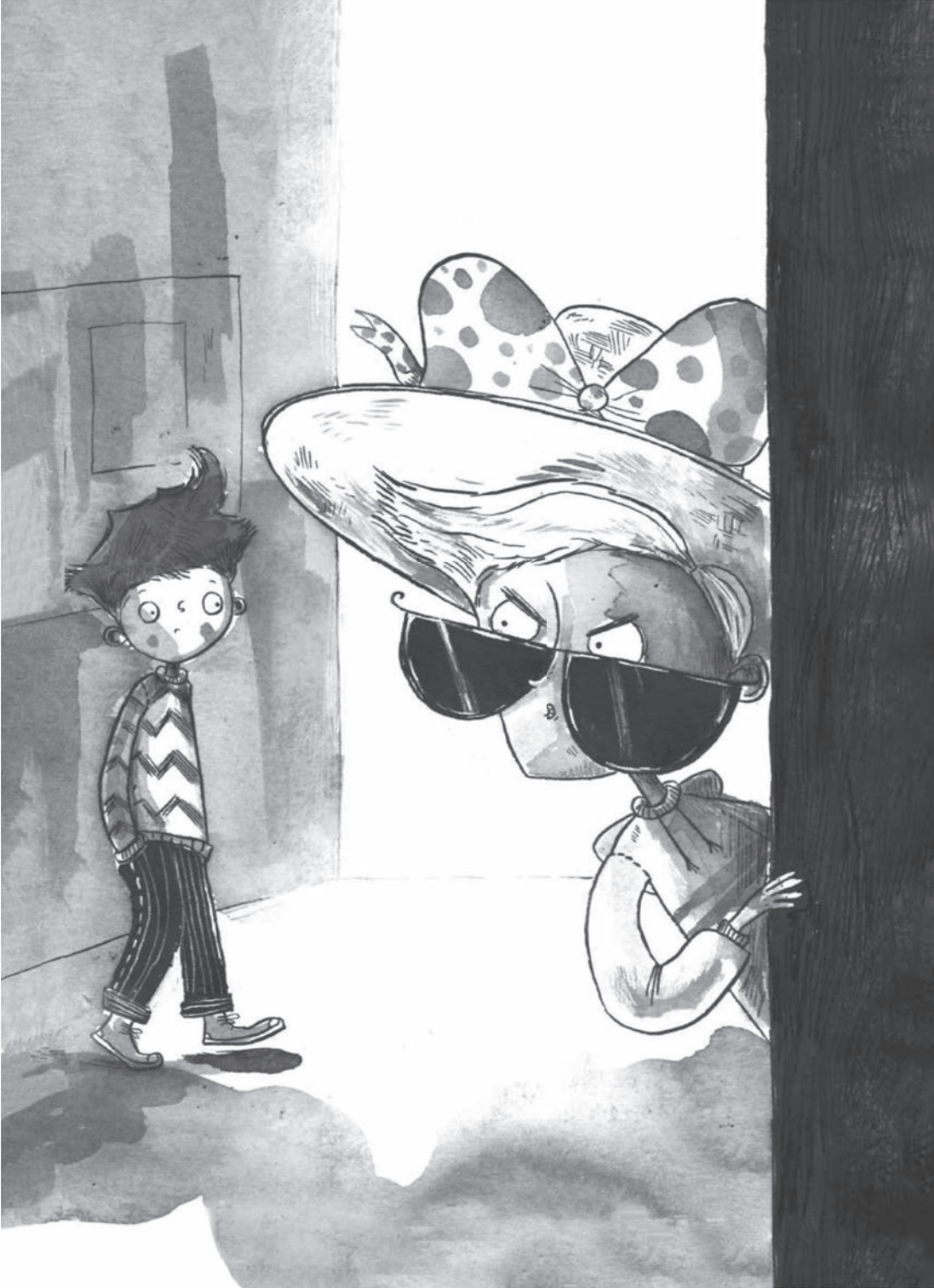
کتاب را برداشته‌اید، خیلی راحت بگذاریدش زمین و بروید. ازتان خواهش می‌کنیم به‌جایش یک کتاب سودمندتر و آموزنده‌تر انتخاب کنید.

اگر هم کار از کار گذشته است و در خانه نشسته‌اید و شاید جلوی آتش جا خوش کرده‌اید یا توی تخت، زیر پتو، جایتان گرم‌ونرم شده است و نشسته‌اید تا کتاب بخوانید، فقط باید یک چیزی بهتان بگوییم:

امیدواریم همان اندازه که ما از انتشار این کتاب متنفر بودیم، شما هم از خواندنش بدتان بیاید.

ارادتمند شما

انتشارات





فصل ۱

یکی مدام چارلی مک گافین را تعقیب می کرد.
سایه ای بدجنس او را زیر نظر داشت و مدام منتظر بود.
چیزی یا کسی توی راهروهای مدرسه دزدکی دنبالش
بود؛ یک وجود خبیث، شیطانی، پنهان و ناشناس.
چارلی دستش را به کمرش زد و گفت: «ببین دیلن،
می دونم دنبالمی. می بینمت. می شه ولم کنی؟ اصلاً بهت
نمی آد از این کارها بکنی. جدی می گم دیلن، از پشت
ستون بیا بیرون.»
دیلن از پشت ستون بیرون آمد.
چارلی ادامه داد: «اون کلاه مسخره رو هم از سرت
بردار.»

دیلن کلاه مسخره را از سرش برداشت؛ کلاهی شل وول
و تابستانی که از مامانش قرض گرفته بود.
«اون عینک آفتابی رو هم همین طور. اون رو هم بردار.»

دیلن عینک آفتابی را هم برداشت.

«حالا دیگه لطفاً دنبالم نکن.»

دیلن بادی به غیغب انداخت، یک قدم جلو آمد و گفت:
«می‌دونی که می‌تونی فرار کنی، مک‌گافین، ولی نمی‌تونی
قایم بشی. نمی‌تونی... قایم... بشی.» دیلن لبخندی زد و
لب‌هایش شیبیه گرمی تاب‌خورده شد. «من سایه‌ی توام.
نیمه‌ی تاریکتم. هر جا بری، من هستم. تعقیبت می‌کنم.
آماده‌ی حمله کردنم، درست مثل... مثل... قورباغه.»
«قورباغه؟ حمله‌ی قورباغه‌ای؟ قورباغه‌ها که اصلاً حمله
نمی‌کنن!»

«خیلی هم می‌کنن. به مگس‌ها حمله می‌کنن. تو هم
مگس منی. توی تارم گیر افتادی.»

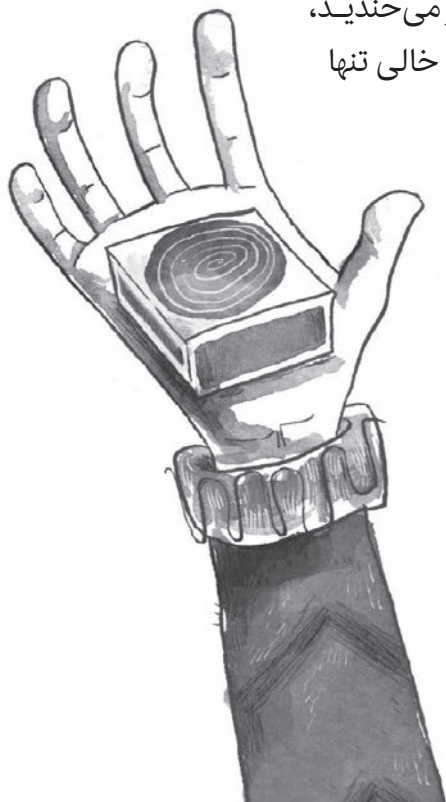
چارلی مات‌ومبیهوت گفت: «تار... تار قورباغه؟»
«فکر کردی خیلی زرنگی مک‌گافین، نه؟ اصلاً هم
این‌طور نیست. ممکنه دوست‌های کوچولوی احمقت فکر
کنن که نابغه‌ای ولی...»

«بعید می‌دونم همچین فکری بکنن. اتفاقاً به نظرم فلورا
دقیقاً برعکسش فکر می‌کنه. حتی دیروز هم بهم گفت.

گفت: «چارلی، تو دقیقاً برعکس نابغه‌ای.»
دیلن دستش را بالا آورد و گفت: «بسه دیگه! فقط باید بدونی که می‌گیرمت.» دیلن دستش را باز کرد. تویش یک قوطی کبریت بود. تکانش داد. خالی بود. «صبر می‌کنم تا حیوون بشی. اون وقت گیرت می‌ندازم. اون موقع دیگه این قدر نمی‌خندی. اگه هم بخندی، کسی صدات رو نمی‌شنوه. چون توی قوطی کبریت گیر افتادی. توی زندان قوطی کبریتی!»

بعد همان‌طور که دیوانه‌وار می‌خندید،
دور شد و چارلی را در راهروی خالی تنها
گذاشت.

کاری از دست چارلی
برنمی‌آمد. دیلن داشت
کار خودش را می‌کرد.
چارلی حس کرد که
دلش تاپ‌تاپ می‌کند
و الکتریسیته در بدنش
پخش می‌شود. این اولین



نشانه‌های تغییر کردن چارلی بود. چشم‌هایش را بست، روی تنفسش تمرکز کرد و چند بار نفس عمیق کشید. بعد چشم‌هایش را کامل باز کرد.

رو کرد به سایه‌ی کوچکی که ته راهروی دراز بود و فریاد زد: «آهای، دیلن! دیلن! به‌نظرم دارم عوض می‌شم! بدو!»

دیلن برگشت و تا جایی که می‌توانست تند دوید.

«بدو دیلن! دارم عوض می‌شم!»

دیلن دوید و آمد. نفس‌زنان به چارلی رسید.

چارلی گفت: «ا، ببخشید. اشتباه شد.»

دیلن با عصبانیت به چارلی خیره شد و گفت: «چی؟» چارلی خنده‌کنان گفت: «ببخشید! به خدا یه لحظه حسش کردم. این داستان تغییر کردن هم یه فرایند پیش‌بینی‌نشده‌ی دیگه. حالا شاید دفعه‌ی بعدی شانس بیاری. البته دفعه‌ی بعدی در کار نیست. داری وقت رو تلف می‌کنی. آخه می‌دونی، من یاد گرفتم چطوری کنترلش کنم. به‌خاطر همین می‌تونم صددرصد تضمین کنم که دیگه چارلی به هیچی تبدیل نمی‌شه.»

چارلی به دیلن چشمک زد و بعد همان طور که قاه قاه می خندید، دور شد و دیلن را در راهروی خالی تنها گذاشت.





یادداشت نویسندہ

اگر کتاب اول این مجموعه، چارلی مرغ می شود، را نخوانده باشید، احتمالاً الان خیلی گیج شده‌اید که داستان از چه قرار است.

چه حیف.

باید کتاب اول را می خریدید.

همین جوری خوش خوشان اینجا آمدید و با خودتان گفتید: وا، کی گفته لازمه کتاب اول رو بخونم؟ من خیلی زرنگم و مطمئنم همین جور که پیش می‌ریم، داستانش دستم می‌آد.

خب، حالا کی زرنگ است؟ اصلاً از داستان سر در نمی‌آورید، نه؟ نمی‌دانید چارلی کی است و دیلن کی است و چرا دیلن سعی می‌کند چارلی را در قوطی کبریت بگذارد. فقط می‌توانم آرزو کنم در خواندن ادامه‌ی کتاب موفق باشید خنگول‌ها.

یادداشت نویسنده ۲

از طرف انتشارات به من خبر دادند که ظاهراً اجازه ندارم به «خوانندگان ارزشمندم» بگویم «خنګول». به من دستور دادند از شما عذرخواهی کنم. بفرمایید:

من واقعاً، واقعاً، از ته دل عذرخواهی می‌کنم.*
امیدوارم من را ببخشید.**

دستور دیگری هم دادند، تا خلاصه‌ی کوتاهی از اتفاق‌های کتاب اول را برایتان بنویسم. پس شماهایی که تنبلی‌تان می‌آید به کتابخانه بروید، بفرمایید این برای شماست:
چارلی مک‌گافین همه‌اش حیوان می‌شود. با کمک دوست‌هایش، فلورا، محسن و وگان، می‌فهمد که هروقت مضطرب و پریشان می‌شود تغییر می‌کند. با همدیگر کشف می‌کنند اگر چارلی خودش را آرام کند و سعی کند خوشحال باشد، می‌تواند این مسئله را مدیریت کند (البته تا حدودی).

* خیلی هم عذرخواهی نمی‌کنم. دروغ گفتم خنګول‌ها.

** برایم مهم نیست که من را می‌بخشید یا نه.